

برگی از تاریخ قم

(تحفة الفاطمیین فی احوال قم و القمیین)

حسین بن محمد حسن قمی
تصحیح علی رفیعی علامرودشتی

بخش دوم

باب دویم

در ذکر روایاتی که در فضیلت قم و اهل قم، وارد شده و ذکر اقوال مؤلفین و مورخین در باب قم؛ و این باب مشتمل بر پنج فصل است:

فصل اول

در ذکر روایاتی که در فضل قم وارد شده:

مجلسی رحمته در مجلد «سما و العالم» بحار، روایت کرده که: «جماعتی از مردم ری، خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدند و عرض کردند که ما از مردمان ری می‌باشیم، حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم! و مردم ری عرض کردند: ما از مردمان ری می‌باشیم، حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم! تا آن جماعت سه مرتبه این سخن را تکرار نمودند و امام هر نوبت می‌فرمود مرحبا به برادران ما از اهل قم! پس حضرت فرمود که: خدا را حرمی است و آن مکه است و رسول خدا را حرمی است و آن

مدینه است و امیرالمؤمنین را حرمی است و آن کوفه است و ما ائمه را حرمی است و آن شهر قم است و بدانید که زود باشد که دفن شود در شهر قم، زنی از فرزندان من که نام آن زن فاطمه است و هرکس که او را زیارت کند، بهشت بر او واجب شود.^۱

راوی گوید که در آن زمان که حضرت ابی‌عبدالله الصادق [ع] این سخن را فرمود، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام هنوز از مادر متولد نشده بود.^۲

و ایضاً، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «زیارت قبر فاطمه علیها السلام معادل و برابر است با بهشت، بی‌شک!».^۳

و ابوموسی رضی الله عنه ^۴ اشعری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند که از آن جناب سؤال کردند که سلامت‌ترین شهرها و بهترین موضعه‌ها، چون محن و فتن و هرج و مرج، ظاهر شود، کدام است؟

امام فرمودند که سلامت‌ترین موضعه‌ها، در آن وقت و زمان، زمین جبل باشد؛ چون خراسان به هم بر آید و میان اهل جرجان و طبرستان، کارزار واقع شود و سجستان خراب گردد، سلامت‌ترین موضعه‌ها، قصبه قم باشد که از آن، انصار و یاوران ما بیرون آیند و آن ناحیت را «زهره» گویند و در آن ناحیت موضعی است که جبرئیل

۱. بحار الانوار، ۵۷/۲۱۶-۲۱۷.

۲. همان.

۳. همان، ۵۷/۲۱۹.

۴. در اصل: (ابوموسی).

۵. در اصل: (مواضع‌ها).

آل محمد ﷺ که مردی به خدمت آن جناب آمد و عرض کرد: ای پسر دختر رسول خدای! می‌خواهم که مسئله‌ای از شما بپرسم که قبل از من کسی آن را از تو نپرسیده باشد! حضرت فرمودند که: چنان می‌دانم که تو از جای^{۱۳} برانگیختن مردم از قبور و زنده شدن ایشان و حشر و نشر، سؤال خواهی کرد؟ آن مرد گفت: بلی یابن رسول‌الله! به حق آن خداوندی که محمد [ص] را به راستی و درستی، به خلق فرستاده که من سؤال نمی‌کنم الا از محشر و منشر هر قومی! حضرت زبان مبارک برگشود و فرمود: جمیع مردم را به بیت المقدس محشر و منشر می‌شود، الا بقعه‌ای به زمین جبل که آن را قم می‌گویند و اهل آن موضع و شهر را در قبر، محاسبه می‌کنند و از قبرها، به جنت حشر می‌نمایند. بعد از آن فرمود که اهل قم، مغفور و آمرزیده‌اند. راوی گوید که چون آن شخص این فضیلت را درباره قم و اهل قم شنید، از جای برخاست^{۱۴} و گفت: یابن رسول‌الله! این کرامت و فضیلت، خاصه اهل قم است؟ حضرت فرمود: بلی خاصه اهل قم است و آن کسانی که قائل و معتقد باشند به مقالت و اعتقاد ایشان.

بعد از آن امام ﷺ فرمود: ای مرد! از برای تو زیاده بر این فضیلتی یاد کنم، درباره اهل قم؟ عرض کرد: بلی یابن رسول‌الله! حضرت فرمود که: حدیث کرد مرا پدرم، امام محمد باقر [ع] و او از امام زین العابدین [ع] و او از جدش که او فرمود: در آن شب که مرا به معراج بردند، نظر صائب من، بر بقعه‌ای افتاد به زمین جبل، به غایت سبز و خرم و زمین آن از زعفران، نیکوتر و بوی آن از مشک خوش‌تر؛ پس ناگاه در آن موضع پیرمردی را دیدم به زانو در آمده و تکیه بر سر هر دو زانوی خود گذارده و "بُرُنسی" (یعنی کلاه‌ی بارانی)، بر سر دارد! از جبرئیل پرسیدم: حبیب من این چه بقعه است

بدان ناحیت و آن موضع فرود آمده است و آن موضعی است که از آن آبی^۱ بیرون می‌آید که هر کسی که از آن آب بیاشامد، از درد و رنج خلاصی یابد و آن گل که عیسی ﷺ از آن صورت شب‌پره ساخت و باد بروی دمید و او به قدرت خدای - تعالی - زنده شد و پیرید؛ چنانچه حق - سبحانه و تعالی - در قرآن مجید، در این آیات از آن حکایت می‌کند که: «و يُعَلِّمُهُ^۲ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ^۳ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ... الخ»^۴ بدین آب ساخت و گل از آنجا بوده است و حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ از آن چشمه، آب خورده است و بدان موضع، غسل فرموده است و از آن مقام، کبش حضرت ابراهیم و عصای حضرت موسی و انگشتر سلیمان، بیرون آمده [است].^۵

و در کتاب تاریخ قم، مذکور است که: «چون قتیبه، بر فیروزبن کسری یزدجرد، ظفر یافت، در آن وقت که خراسان را فتح کرد و مسخر گردانید و دختر فیروز را [شاهفرند نام]^۶ بگرفت و با آن دختر، صندوقی بود، قتیبه آن دختر را با صندوق، نزد حجاج بن یوسف ثقفی فرستاد و حجاج او را پیش ولید بن عبدالملک مروان فرستاد و ولید از او پسری ناقص [یزد]^۷ نام آورد و حجاج سر آن صندوق را بگشاد و در آنجا کتابی یافت، در ذکر خواص شهرها، که قباد، آن را از دیگر شهرها، جدا کرده بود؛ و ذکر وزن آبها و خاکها، که تا در هر موضع که نیکوتر و بهتر باشد، بدان، شهری جهت منزل خود بنا نهد». صاحب تاریخ قم گوید که: «من از آن کتاب، خواص قم را برگرفتم و بدانستم و بر آن اختصار کردم و آن چنان یافتم که بهترین مواضع به نزهت، از اقلیم مملکت قباد، سیزده موضع است: اول، "تل ماستر" به قم و گویند که آن پشته‌ای است که بر طبرش، مشرف است».^۸

و باز صاحب تاریخ قم گوید که: «چنین یافتم که بزرگ‌ترین و نیکوترین بقعه‌های اقلیم او، اهل ده موضع‌اند و قم، یکی از آن ده گانه است و کم‌ترین اهل اقلیم او در نظر کردن در خواتم کارها و عواقب امور، اهل هشت موضع‌اند و طخروود که یکی از جمله قرای قم است، یکی از آن مواضع هشت‌گانه است».^۹

و ایضاً صاحب تاریخ قم گوید که: «قباد، از مداین تا شهر بلخ، بقعه‌ای پاکیزه‌تر و خوش آب و هوای و نسیم او لذیذتر از شهرها، از قرمیسین^{۱۰} تا قصبه^{۱۱} همدان نیافت و بدین موضع از برای خاصه خود، عمارتی بنا کرد بسیار پاکیزه».^{۱۲}

و ایضاً در آن کتاب مذکور است که: «روایت کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی، به اسانید صحیحه، از حضرت صادق

۱. در اصل: (آب).

۲. در اصل: (وَلْتَلْمُذَّة).

۳. در اصل: (جِئْتُكُمْ).

۴. سورة آل عمران (۳)، آیه‌های ۴۸-۴۹.

۵. مختصر البلدان ابن فقیه همدانی، ص ۲۶۴؛ تاریخ قم، ص ۹۰-۹۱؛ بحار الانوار، ۲۱۸-۲۱۷/۵۷.

۶. تکمیل از: تاریخ قم.

۷. همان.

۸. تاریخ قم، ص ۹۱.

۹. همان جا.

۱۰. در اصل: (قمیسین).

۱۱. در تاریخ قم: (عقبه).

۱۲. تاریخ قم، ص ۹۱.

۱۳. در اصل: (جال).

۱۴. در اصل: (برخواست).

و منزل و مأوای کدام قوم است؟! عرض کرد: یا رسول‌الله! این بعهه را "قم" گویند و در این بعهه، منازل شیعیان وصی تو و پسر عم تو، علی بن ابی طالب است، گفتم: ای جبرئیل! این پیر کیست که اینجای، به زانو در آمده است؟ گفت: این ابلیس است! گفتم: از ایشان چه می‌خواهد؟ گفت: می‌خواهد که این طایفه را از وصی تو امیرالمؤمنین، بگرداند و ایشان را به فسق و فجور بخواند، گفتم: ای جبرئیل! مرا به نزدیک او بر، جبرئیل، مرا به نزد او برد، به او گفتم: قم (= برخیز) ای ملعون! و با طائفه ملحد مشارکت کن و دست از اهل این بلد بردار که ایشان، اهل قم، شیعه من و شیعه وصی من و پسر عم من علی بن ابی طالب (ع) می‌باشند.^۱

و در کتاب «سما و العالم» بحار الانوار، روایت شده که: «حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خاک قم، پاکیزه و مقدس است و اهل قم، از ما می‌باشند و ما از ایشانیم و چون یکی از ایشان که عاجز و مضطر شده باشند، یا به بلایی مبتلا باشند، چون حق - سبحانه و تعالی - را بخوانند، البته ایشان را اجابت کند و پیش از ایشان، هیچ طائفه و شهری را این کرامت و فضیلت نبوده است و هیچ جباری و گردن‌کشی و ستمگری قصد بدی به ایشان نکند، الا آن که حق - سبحانه و تعالی - او را، به آتش جهنم می‌سوزاند.»^۲

و باز در آن کتاب است که فرمودند: «شهر قم، شهر ما و شهر شیعیان ماست. شهری است پاکیزه و مقدس و مطهر و ولایت ما و دوستی ما و اهل بیت ما را قبول نموده است و هیچ جباری و ظالمی و سرکشی، به ایشان قصد بدی نکند و به ایشان بد نخواهد، الا آنکه حق - سبحانه و تعالی - بر او به تعجیل، عقوبت فرماید؛ مادام که با برادران خود خیانت نکنند و کینه نوزند و چون ایشان در حق یکدیگر خیانت کنند، حق - تعالی - جباران و گردن‌کشان را، بر ایشان مسلط گرداند. بعد از آن فرمود که: اهل قم، انصار و یاوران قائم ما می‌باشند و رعایت‌کنندگان حقوق ما هستند، پس سر مبارک به طرف آسمان کرد و فرمود: اللهم اعصمهم من کل فتنه و نجهم من کل هلكة؛ یعنی خداوند، پاک، منزها، اهل قم را از هر فتنه و بلا نگاه‌دار و ایشان را از هلاک، رستگاری ده و برهان!»^۳

و در کتاب تاریخ قم مذکور است که: «از حضرت ابی‌عبدالله جعفر الصادق علیه السلام سؤال کردند و گفتند: یا اباعبدالله! چون قائم آل محمد [ص] ظهور کند، اهل جبال کجا باشند، برای اینکه ما در بعضی از روایات خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که بعضی از شهرهای جبل را، خسف و سرنگون کنند؟ امام فرمود: وای بر شما! در جبال موضعی است که آن را "بحر" گویند، شما از جبال می‌پرسید یا از بحر؟ گفتند: یا اباعبدالله! بحر کدام موضع است از مواضع جبال؟ فرمود:

شهری است که آن را "قم" گویند، عرض کردند: یا اباعبدالله! به چه سبب بحر را، قم گویند؟ امام فرمود: به سبب آنکه قم، معدن ماست، که ما اهل بیت رسولیم؛ فاما ری! وای بر ری، از هر دو بال و طرف آن؛ چه امن و سلامتی آن به سبب قم و اهل قم است! گفتند: یا اباعبدالله! دو جناح و طرف ری، کدام است؟ فرمود: یکی بغداد و یکی خراسان؛ به تحقیق که شمشیرهای خراسانیان و شمشیرهای بغدادیان، به ری، به یکدیگر برسند و حق - تعالی - به عقوبت ایشان، تعجیل کند و ایشان را هلاک گرداند، پس اهل ری، از این سبب، به اهل قم، پناه می‌آورند و اهل قم، ایشان را جا و مقام دهند و در میان ایشان، به امن و استراحت بنشینند و از قم به موضعی که آن را "ارجستان" گویند، نقل کنند.»^۴

و در کتاب «سما و العالم»، مذکور است: «از انس بن مالک روایت شده که گفت: من روزی نزد حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نشسته بودم که ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام از در آمد و سلام کرد، پیغمبر او را دز برگرفت و میان هر دو چشم مبارک او را بوسه داد و فرمود: یا علی! حق - عزاسمه - ولایت و محبت و دوستی تو را، بر مجموع آسمانها و زمینها، عرضه کرد؛ آسمان هفتم، سبقت کرد به ولایت تو، حق - سبحانه و تعالی - آن را به عرش، زینت داد و محل عرش گردانید؛ بعد از آن، آسمان چهارم سبقت گرفت به ولایت تو، حق - سبحانه و تعالی - آن را به بیت المعمور مشرف و مکرم گردانید؛ و بعد از آن، آسمان دنیا، پس حق - سبحانه و تعالی - آن را به این قنادیل درخشانده و مصابیح رخشنده مزین و مکرم گردانید؛ و زمین مدینه را به قبول کردن ولایت و محبت تو، آن را به وجود من، مکرم گردانید و کوفه را به وجود و حضور تو؛ و بعد از آن زمین قم، سبقت گرفت و ولایت و محبت تو را قبول کرد، حق - عزاسمه - آن را به عرب، مزین کرد و دری از درهای بهشت، بر آن گشاده گردانید.»^۵

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حق - عز و علا - به کوفه بر همه شهرها، حجت گرفت و به مؤمنان کوفه، بر همه اهل شهرها از مؤمنان و بر شهر قم، از همه شهرها، حجت گرفت و به اهل قم، از همه اهل مشرق و مغرب، از انس و جن، حجت گرفت. حق -

۱. تاریخ قم، ص ۹۱-۹۳، علل الشرایع، ۲/۲۵۹-۲۶۰، بحار الانوار، ۱۸/۴۰۷ و ۲۱۸، ۲۰۷/۵۷ و ۲۳۸/۶۳.

۲. تاریخ قم، ص ۹۳، بحار الانوار، ۲۱۸/۵۷.

۳. تاریخ قم، همان جا؛ بحار الانوار، ۱۸/۴۰۷ و ۲۱۷، ۲۰۷/۵۷ و ۲۳۸/۶۰.

۴. در تاریخ قم: (اردستان).

۵. تاریخ قم، ص ۹۳-۹۴.

۶. در اصل: (هرضکرد).

۷. تاریخ قم، ص ۹۵-۹۴، بحار الانوار، ۱۸/۲۱۲ و ۵۷.

میراث شهاب

به مشرق و مغرب برسد؛ چون حال بدین نوع باشد، حجّت خدای - عزّوجل - بر خلق او مؤکد گردد، تا غایت که بر روی زمین هیچ کس نباشد که از قم، این علم بدو نرسد و نرسانند، پس حجّت خدای - عزّوجل - بر خلق ظاهر گردد، یعنی قائم آل محمد [ص] حاضر شود و بر همه خلق واجب و لازم باشد که به طاعت قائم آل محمد [ص] مسارعت نمایند.^۴

و حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود که: «قم را از برای آن قم نام نهاده اند که آن بقعه‌ای است که از طوفان نوح، به حمایت بوده است و محفوظ و مصون و قم قطعه‌ای است از بیت المقدس و در ایام طوفان نوح، بدین مقام رسیده است که امروز قم است و اینجا مقام کرد و بایستاد، یعنی زمین قم.»^۵

و ایضاً در آن کتاب، از آن جناب، روایت شده که فرمود که: «در شب معراج که رسول خدا را به معراج بردند، در آسمان چهارم نظر کرد، بقعه‌ای دید از نور، چون نظر رسول خدا بر آن بقعه آمد، فرمود که: ای جبرئیل! این چه بقعه‌ای است که من در همه آسمان، مثل و مانند آن را ندیده‌ام؟ جبرئیل گفت که: این صورت شهری است که آن را "قم" گویند که بندگان خدای از مؤمنان، در آنجا جمع شوند در انتظار و انتظار تو را کشند از برای قیامت و همچنین مؤمنان و زاهدان، در آن جمع شوند و انتظار محمد [مهدی] کشند و شفاعت کردن او درباره دستان آل محمد علیهم السلام».^۶

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای - تعالی - از جمیع شهرها، کوفه و قم و تفسیس را برگزیده است و چون همه شهرها، پرفته و بلاگردند و آشوب و اضطراب، در عالم پیدا شود، بر شما باد که به قم پناه برید و یا حوالی و نواحی آن که از بلاها مصروف و مدفوع است.»^۷

و ایضاً در تاریخ قم، می‌گوید که: «روایت شده از موسی بن خزرج الاشعری که گفت: من شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - که روزی از روزها، به من فرمود که: یا موسی! می‌دانی و می‌شناسی آن موضعی را که آن را «وَرَزْ أَرْدَهَار»^۸ می‌گویند؟ گفتم: بلی، بدان موضع دوزخه دارم، حضرت فرمود: بدان ملازم باش

عزّوجل - قم و اهل قم را بر روی زمین، از جنّ و انس، هرگز مستضعف نگذاشت و همه اوقات، ایشان را، به توفیقات و تأییدات سبحانی، مشرف گردانید. بعد از آن فرمود که: دین و اهل دین، در قم خوار باشند و اگر نه چنین بودی، مردم به قم و جانب قم، شتابان می‌شدندی و چون مردم، بدان مسارعت نمودندی و بشتافتندی، قم خراب شدی و اهل آن باطل شدی و خدای را به قم و اهل قم بر دیگر شهرها حجّت نماندی و چون حال بدین منوال شدی و حجّت خدا بر خلق نماندی، آسمانها و زمینها بر جای نایستادندی و خلائق، طرفه‌العینی، مناظره و حجّت بر یکدیگر نیاوردی. و در همه اوقات و ساعات، بلا از قم مدفوع است و زود باشد که روزگاری در آید که خدای را بر همه خلائق حجّت باشد بر اهل قم و قم، و در این زمان، غیبت آل محمد [ص] بود. قم و اهل قم، قائم مقام حجّت شوند، تا به وقت ظهور کردن آل محمد علیهم السلام و اگر حق - عزّوجل - قم و اهل قم را، قائم مقام حجّت نگرداند، از مدت غیبت او تا به وقت ظهور او، عالم و هرچه در اوست، به زمین فرو شود با اهلش و خراب گردد و به درستی و راستی که فرشتگان، همیشه بلا را از قم و اهل قم دفع می‌گردانند و هیچ جباری و گردن‌کشی، به قم و اهل قم، به بد قصد نکند، الا آنکه حق - سبحانه و تعالی - شکننده جباران است، او را بشکند و قلع و قمع کند و آن جبار را از قم و اهل قم مشغول گرداند به چیزی دیگر و آن جبار را به داهیه و مصیبتی و دشمنی مبتلا بگرداند، تا او به سبب آن دشمن و واقعه، از قم و اهل قم، خاطر^۱ او فارغ شود و بدان نپردازد و بعد از آن فرمود که: حق - سبحانه و تعالی - جبابره روی زمین را در ایام دولت ایشان، ذکر قم و یاد قم، از خاطر^۲ ببرد، تا ایشان قم و اهل قم را فراموش کنند، چنان که ذکر حق - عزّوجل - را فراموش کرده‌اند.»^۳

ایضاً در همان کتاب، مذکور است که: «حضرت صادق علیه السلام ذکر و یاد کوفه می‌کرد و می‌فرمود که: عن قریب باشد که کوفه روزگاری از مؤمنان خالی گردد و علم و دانش در آن ناپدید شود و از وی اثری نماند و علم و دانش، به شهری که آن را قم گویند، ظاهر شود و روشن گردد و معدن اهل علم و فضل شود که بر روی زمین هیچ مستضعفی و سست دینی نماند، تا غایت که زنان پرده‌نشین در پرده‌ها، به علم امامت و ولایت، عالم گردند و این حکم، بدیشان برسد و این معنا به نزدیک غیبت و ناپدید شدن حجّت‌الله بوده از دنیا؛ پس حق - سبحانه و تعالی - قم و اهل قم را قائم مقام حجّت گرداند بر خلق او و اگر نه چنین بودی، زمین و هرچه بر روی اوست، به خود فرو بردی و خلائق را بر یکدیگر، حجّت نماندی و همچنین علم و دانش از قم به دیگر شهرها و ولایات، فایض و منتشر گردد، تا

۱. در اصل: (خواطر).

۲. همان.

۳. تاریخ قم، ص ۹۵؛ بحار الانوار، ۲۱۳/۵۷.

۴. تاریخ قم، ص ۹۶.

۵. همان جا.

۶. تاریخ قم، ص ۹۶-۹۷؛ بحار الانوار، ۳۱۱/۱۸ و ۲۰۷/۵۷.

۷. تاریخ قم، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ۲۱۶/۷۵؛ سفینه البحار، ۳۵۷/۷.

۸. و راردهار، یکی از روستاهای قم است.

و متمسک شو؛ سه نوبت فرمود: نعم الموضع [وراردهار؛ یعنی نیک موضعی است وراردهار] ^۱.

و ایضاً در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که: «چون بلاد در جهان منتشر گردد، از بلاد جبل، قم، به سلامت و امن و راحت باشد و نیک موضعی است آن موضع» ^۲.

و باز فرمودند که: «چون مفقود شود امن در بلاد و مردمان بر پشت اسبان بنشینند و از زنان و بوی خوش، اعتزال نمایند: قَالَ هَرَبَ الْهَرَبُ الْهَرَبُ الْهَرَبُ؛ بگریزد و سخت بگریزد از همسایگی ایشان! گفتیم: یابن رسول‌الله! خدای - تعالی و تقدس - جان و مال و تن مرا فدای تو گرداناد، کجا بگریزیم و پناه به کدام موضع بریم؟ فرمود: با کوفه و گرداگرد آن و بازمین قم و حوالی آن که این هر دو شهر، از بلا مدفوع و مصروف است» ^۳.

و باز فرمودند که: «اهل خراسان، اعلام مایند و اهل قم، انصار و یاوران ما و اهل کوفه، اوتاد مایند و اهل این سواد از مایند و ما از ایشان» ^۴.

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «قم آشیانه آل محمد است و ماوای و جای شیعیان ایشان؛ اما جمعی از جوانان ایشان، به معصیت پدران خویش و استخفاف و سخره داشتن ایشان به پیران و بزرگ‌ترین خود؛ زود باشد که هالک شوند، مع هذا که خدای - تعالی - بلا را از ایشان دفع کرده است، به سبب بیزار شدن ایشان از دشمنان [ما و همچنین هر بدی را]» ^۵.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «هرگاه عنا و بلایی به شما برسد، بر شما باد که به قم و وطن کنید که قم ماوای فاطمیین و جای مؤمنان است و روزگاری آید که دوستان و مجتبان ما از ما منافرت نمایند و دوری اختیار کنند و در این، ایشان را مصلحت بود، تا بپنداندند که ایشان انصار و دوستان مایند، تا خونها و مالهای ایشان، در امان بود و هیچ کس به قم و اهل قم، بدی نخواهد؛ الا اینکه حق - سبحانه و تعالی - او را خوار و ذلیل گرداند و از رحمت خودش دور دارد» ^۶.

و باز فرمودند که: «حق - سبحانه و تعالی - فرشته‌ای آفریده است و او را بر قم، موکل گردانید، تا بالهای خود را، به سر ایشان بیفشاند و می‌جنباند، تا هیچ جباری و گردن‌کشی، قصد به بدی نکند، الا آنکه حق - سبحانه و تعالی - او را مثل نمک، در آب گذاخته گرداند و ناچیز کند» ^۷.

و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که: «بهشت را هشت در است و یک در از آن اهل قم می‌باشد، پس فرمود: فطوبی لهم، ثم طوبی لهم [ثم طوبی لهم]» ^۸.

و در کتاب تاریخ قم، از سلیمان بن صالح، روایت است که: «خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم، خبر داد حضرت، از فتنه‌های بنی عباس و آنچه از ایشان به مردم می‌رسد. اصحاب عرض کردند: یابن رسول‌الله! جانهای ما فدای تو باد، چون چنین باشد، مقر و گریزگاه و ملجأ و پناه ما کجا خواهد بود؟ فرمود: از عراق به کوفه و حوالی آن و به قم و حوالی آن، پس فرمود: شیعیان و دوستان ما در قم، بسیار می‌باشند و بنا و عمارت در آن بسیار شود و مردم بدان قصد کنند و جمع شوند، تا غایت که دیه «جَمْرَه» در میان عمارت، بنای آن واقع شود» ^{۱۰}.

و ایضاً در تاریخ قم، می‌نویسد که: «چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از واقع شدن جنگ جمل، از بصره بیرون آمدند، در ذکر حربها و جنگها، خطبه‌ای خوانده است که شرح آن در مقام خود بیاید» ^{۱۱}.

و در کتاب علل الشرایع و جلد دوم از کتاب حیوة القلوب، مذکور است که: «جناب رسول‌خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که: در آن شب که مرا به معراج بردند و حمل نمود جبرئیل مرا بر کتف راست خود، پس نظر کردم به سوی بقعه‌ای به زمین جبل که سرخ رنگ بود و رنگ او از زعفران نیکوتر و از مُشک خوشبو تر و پاکیزه تر و در آن بقعه، شیخی را دیدم که کلاه «بُرْس» بر سر داشت، از جبرئیل پرسیدم که این کدامین زمین است؟ گفت: این بقعه شیعه تو و شیعه علی بن ابی طالب [ع] است. گفتم: این شخص پیرمرد که بُرْس بر سر دارد کیست؟ گفت: ابلیس! گفتم: چه اراده دارد از ایشان؟ گفت: می‌خواهد منع کند ایشان را از محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و بخواند ایشان را به سوی فسق و فجور، پس گفتم: قم یا ملعون! فشارك اعدائهم في اموالهم و اولادهم و نساہم ان شیعتی و شیعة علی، لیس لك علیهم سلطاناً، فسمیت قم» ^{۱۲}.

۱. تاریخ قم، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۷/۷، تکمیل از:

تاریخ قم.

۲. تاریخ قم، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷.

۳. تاریخ قم، ص ۹۸-۹۷.

۴. همان، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ۲۱۵/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۷/۷.

۵. تاریخ قم، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ۲۱۵/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۷/۷، تکمیل از: تاریخ قم.

۶. همان‌جا، البته باید اشاره کرد که این‌گونه روایات ضعیف است و صدور آنها از ائمه - علیهم السلام - بسیار بعید است.

۷. تاریخ قم، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ۲۱۶/۵۷ - ۲۱۷.

۸. همان‌جا.

۹. جَمْر نام رودی است که اکنون نیز، به همین نام خوانده می‌شود.

۱۰. تاریخ قم، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ۲۱۵/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۷/۷.

۱۱. تاریخ قم، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۸/۷.

۱۲. علل الشرایع، ۲۵۹/۲ - ۲۶۰؛ حیات القلوب، ۲۰۲/۲؛ بحار الانوار، ۴۰۷/۱۸ و

۲۰۷/۵۷ و ۲۳۸/۶۳.

فصل دوم از باب دوم
در ذکر اسامی بلدة طيبة قم

بدان که از برای ارض مقدس قم، اسمهای بسیار است که از اخبار، مستفاد می شود و آنها را استخراج نمودیم از آن اخباری که در شرافت قم وارد شده، هر چند که این اسماء، علم نیستند، مگر کلمه «قم»، لیکن صحیح است اطلاق این اسماء بر او؛ و زیادتی اسماء، دلالت بر زیادتی شرافت و فضیلتش می کند.

- اول: قم.
- دویم: زهراء.
- سیم: ارض الجبل.
- چهارم: قطعة من بیت المقدس.
- پنجم: انصار القائم.
- ششم: حرم اهل بیت [ع].
- هفتم: مطهره.
- هشتم: مقدسه.
- نهم: حجة البلاد.
- دهم: بحر.
- یازدهم: مأوی للفاطمیین.
- دوازدهم: مستراحاً للمؤمنین.
- سیزدهم: عُنس آل محمد ﷺ.
- چهاردهم: معدناً للشيعة.
- پانزدهم: كوفة صغيرة.
- شانزدهم: مأوی للشيعة آل محمد ﷺ.
- هفدهم: معدناً للعلم والفضل.
- هیجدهم: مقصم الجبارین.
- نوزدهم: مذاب الجبارین.
- بیستم: بلد الائمة.
- بیست و یکم: بلد الشيعة الائمة.
- بیست و دویم: امان للخائفین.
- بیست و سیم: مفرج للمؤمنین.

و در کتاب تاریخ قم می نویسد که: «روزی در مجلس حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - جماعتی، ذکر قم و اهل قم را می نمودند و حضرت بر ایشان، ترخم می فرستاد و می فرمود: رضی الله عنهم؛ یعنی خدا از ایشان راضی باد. بعد از آن فرمود که: بهشت را هشت در است و یک در آن مختص به اهل قم است، ایشان برگزیدگان شیعت مایند؛ به نسبت با شیعیان دیگر شهرها، حق - سبحانه و تعالی - محبت و ولایت ما را در طینت ایشان، سرشته و وجود ایشان را مستقر قرارگاه خود گردانیده [است]»^۱.

و ایضاً در کتاب تاریخ قم، مسطور است که: «روایت می کند از بعضی از اصحاب ما که فرمودند: روزی در خدمت حضرت ابی عبدالله الصادق علیه السلام نشسته بودیم، حضرت این آیه را قرائت می فرمودند: "فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا"^۲ عرض کردیم: یا بن رسول الله! جانهای ما فدای تو باد، این گروه بندگان کیستند و کدام طایفه اند؟ سه مرتبه فرمود: هُمُ وَاللَّهِ اَهْلُ قَم، هُمُ وَاللَّهِ اَهْلُ قَم، هُمُ وَاللَّهِ اَهْلُ قَم؛ یعنی والله که ایشان اهل قم می باشند»^۳.

و ایضاً در آن کتاب و کتاب «سما و العالم» بحار، روایت شده که: «چون حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بعد از واقع شدن جنگ جمل، از بصره بیرون آمدند، در ذکر حربها و جنگها، خطبه ای را خوانده است و در آن خطبه، یاد کرده است که حسنی صاحب طبرستان، خروج کند با کثرت و غلبه و انبوهی از سواران و پیادگان و تا نیشابور بیاید و آن را فتح کند و اموال آن را قسمت نماید؛ پس از آنجا به جانب اصفهان توجه نماید و آید تا به قم و زود باشد که او را با اهل قم، واقعه ای بس عظیم دست دهد که در آن واقعه، خلقی بسیار کشته شوند و هلاکت و شکست بر اهل قم بود، پس اهل قم، هزیمت اختیار کنند، پس فرزندان و زنان ایشان را به برده ببرند و منزلهای ایشان را غارت کنند و خانه های ایشان را خراب گردانند و مردم قم به کوهی پناه ببرند، که آن کوه در «وَرَأْدَهَار» باشد و سید حسنی، چهل روز، در شهر ایشان بماند و از ایشان بیست مرد را بکشد و دو مرد از ایشان در کرج بردار کنند»^۴.

و ایضاً صاحب تاریخ قم می نویسد که: «حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به ابی عفان بصری فرمود که: هیچ می دانی که چرا قم را «قم» نامیدند؟ عرض کردم خدا و رسول خدا، بدان عالم ترند، فرمود: از برای آن قم را «قم» نام نهادند که اهل آن با قائم آل محمد علیه السلام جمع شوند و با او قائم و مستقیم باشند و او را نصرت دهند و مدد نمایند»^۵.

۱. تاریخ قم، ص ۱۰۰.
 ۲. در اصل: (حتى اذا).
 ۳. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۵.
 ۴. تاریخ قم، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷.
 ۵. تاریخ قم، ص ۹۹ - ۱۰۰؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۸۷.
 ۶. تاریخ قم، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷؛ سفینه البحار، ۳۵۷۷.

سال ششم، شماره اول، شماره پانزدهم ۱۹



بیست و چهارم: مفرّ للحرابین.

بیست و پنجم: المدفوع عنها البلاد.

بیست و ششم: المفتوح الیه باب الجنّة.

بیست و هفتم: بلد الامین.

بیست و هشتم: مختار البلاد.

پس در این مقام ذکر کنیم اخبار و احادیثی که متضمن این اسما، دلالت کننده بر آنهاست:

اما حدیثی که دلالت دارد بر وجه نامیدن قم به «قم» حدیثی است که روایت کرده است شیخ صدوق - علیه الرحمة - در کتاب علل الشرایع که: «فرمود جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که: زمانی که مرا سیر دادند به سوی آسمان و حمل نمود مرا جبرئیل بر کتف راست خود، پس نظر کردم به سوی بقعه‌ای به زمین جبل که سرخ رنگ بود و رنگ او از زعفران نیکوتر و از مُشک خوشبوتر و پاکیزه‌تر؛ در آن بقعه شیخی را دیدم که کلاه «بُرّنس» بر سر داشت، از جبرئیل پرسیدم که این کدام زمین است؟ گفت: این بقعه شیعه تو و شیعه علی بن ابی طالب [ع] است. گفتم: این شخص پیرمرد که بُرنس بر سر دارد کیست؟ گفت: ابلیس! گفتم: چه اراده دارد از ایشان؟ گفت: می‌خواهد منع کند ایشان را از ولایت امیرالمؤمنین - علیه السلام - و بخواند ایشان را به سوی فسق و فجور، پس گفتم: قم یا ملعون! فشارك اعدائهم فی اموالهم و اولادهم و نساہم، انّ شیعتی و شیعة علیّ لیس لك علیہم سلطان، فسَمیت قم»^۱.

و اما حدیثی که دلالت دارد بر اینکه قم را «زهراء» نامیدند، حدیثی است که مجلسی - علیه الرحمة - روایت می‌کند از اباموسی اشعری که: «سؤال کرد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از سالم‌ترین شهرها و بهترین مواضع، نزد نازل شدن فتنه‌ها و ظاهر شدن شمشیرها، حضرت فرمودند که: سالم‌ترین مواضع در آن زمان، زمین جبل است؛ پس هنگامی که اضطراب و اغتشاش واقع شود در خراسان و واقع شود جنگ بین اهل جرجان و طبرستان و خراب شود سیستان، پس سالم‌ترین مواضع در آن زمان، قصبه قم می‌باشد. آن بلده، آن چنان بلده‌ای است که بیرون می‌آید از آن بلده، یاوران بهترین مردم، از جهت پدر و مادر و جدّ و جدّه و عم و عمّه و آن بلده، آن بلده‌ای است که نامیده شد به «زهراء» و آن بلده قم است و موضع قدم جبرئیل است. آن چنان موضعی است که می‌جوشد و بیرون می‌آید آب از آن موضع که هر کس از آن آب بنوشد، ایمن می‌شود از درد و مرض؛ و از این آب است که سرشته شد آن گلی که حضرت عیسی علیه السلام از آن گل، صورت مرغی بساخت [و] به برکت نفس عیسوی [که] در آن دمیده شد، به قدرت خدای - تعالی - مرغی

گردید و پرواز نمود»^۲.

و آن حدیث که دلالت دارد بر اینکه قم را «ارض الجبل» نامیده‌اند، در سابق، مذکور شد.

اما وجه نامیدن قم به «قطعة^۳ من بیت المقدس» چنان‌که علامه مجلسی - علیه الرحمة - در کتاب بحار، می‌فرماید که: «حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمود که: چون کشتی حضرت نوح، در طوفان، به قم رسید، حضرت به کشتی خطاب نمود و فرمود: قم! کشتی ایستاد و آن قطعه‌ای است از بیت المقدس»^۴.

اما وجه نامیدن قم به «مجمع انصار قائم»، مجلسی - علیه الرحمة - در کتاب «سما و العالم»، می‌نویسد که: «حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: قم را از برای آن «قم» نامیدند که اهل قم، اجتماع می‌کنند با قائم آل محمد - عجل الله [تعالی] فرجه - و یاری می‌نمایند آن حضرت را و اهل قم، انصار قائم ما می‌باشند الی وقتی که قائم ما ظهور نماید»^۵.

اما وجه نامیدن قم به «حرم اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله» آن است که در کتاب بحار الانوار است که: «حضرت صادق علیه السلام فرمود که: از برای خدا حرمی است و آن مکه است و از برای رسول خدا حرمی است و آن مدینه است و از برای امیرالمؤمنین حرمی است و آن کوفه است و از برای ما اهل بیت حرمی است و آن قم است»^۶.

و اما وجه نامیدن قم به «مطهره و مقدّسه» این است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «قم بلده ما می‌باشد و بلده شیعیان ما و این بلده مقدّسه و مطهره است و شهری است که قبول نمود ولایت ما اهل بیت را»^۷.

اما وجه نامیدن قم بر اینکه قم «حجة البلاد» است، این است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خداوند عالم، حجّت قرار داد بلده قم را بر سایر بلاد و حجّت قرار داد اهل قم را بر جمیع اهل مشرق و مغرب، از جنّ و انس و نگذارد قم و اهل قم را مستضعف، بلکه ایشان را توفیق داده و تأیید نموده ایشان را»^۸.

۱. علل الشرایع، ۲/۲۵۹-۲۶۰؛ بحار الانوار، ۴۰۷/۱۸ و ۲۰۷/۵۷ و ۲۳۸/۶۳. (به نقل:

از تاریخ قم، ص ۹۲-۹۳، با اندکی اختلاف).

۲. تاریخ قم، ص ۹۰-۹۱، به نقل از: مختصر البلدان ابن فقیه همدانی، ص ۲۶۴؛

بحار الانوار، ۲۲۰/۵۷.

۳. در اصل: (قطعه) ندارد.

۴. بحار الانوار، ۲۱۳/۵۷. (نقل از: تاریخ قم، ص ۹۶، با اندکی اختلاف).

۵. همان، ۲۱۵/۵۷. (نقل از: تاریخ قم، ص ۱۰۰).

۶. همان، ۲۲۸/۵۷؛ مجالس المؤمنین، ۸۳/۱.

۷. تاریخ قم، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ۲۱۷/۷۵.

۸. تاریخ قم، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ۲۱۳/۵۷.

حفظ کن اهل قم را از هر فتنه و نجات بده ایشان را از هر هلاکتی! پس به این سبب باید اهل قم، سالم باشند از اقسام این بلاها و فتنه‌ها.^۵ و اما اینکه قم را «مذاب الجبارین» نامیده‌اند؛ یعنی محل گذاخته شدن جباران است، در «سما و العالم» بحار، از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت شده که: «آن حضرت فرمود: به درستی که بر بالای قم، ملکی است که بالهای خود را پهن نموده و گشوده بر روی قم که قصد نمی‌کند جبار و ظالمی مگر آنکه خداوند عالم، او را تمام می‌کند و گذاخته می‌گرداند؛ مثل نمک [که] در آب گذاخته و تمام می‌شود، پس حضرت فرمود: سلام و درود خدا بر اهل قم و سیراب کند خدا بلاد ایشان را از باران و نازل گرداند خدا بر ایشان برکات را و بدل کند خدا گناهان ایشان را به حسنات و ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود می‌باشند، ایشان فقها و علما می‌باشند و ایشان اهل درایت و روایت‌اند و عبادات را نیکو به جا می‌آورند.»^۶

و اما اینکه قم را «امان للمخائفین» نامند، حدیثی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در وقتی که شیوع پیدا کند بلاها، پس امن در کوفه و جوانب کوفه می‌باشد از سواد، و قم از جبل و نیکو موضعی است قم، از برای کسی که خائف و ترسان باشد.»^۷

و اما اینکه قم را «مفرّ للمحاربین» نامند، راوی گوید: «در نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم، پس ذکر شد فتنه‌های بنی عباس و ظلمهایی که از ایشان به مردم می‌رسد، عرض کردم: «فدایت شوم، پس پناه کجا می‌باشد در آن زمان؟ فرمودند: کوفه و اطراف کوفه و قم و جوانب قم، پس فرمودند: در قم شیعیان و دوستان ما می‌باشند.»^۸

و اینکه قم را «مدفوع عنها البلاء» نامند، حدیثی است که حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: «در وقتی که مفقود شود امن از بلاد و سوار شوند مردم بر اسبها و عزلت گیرند از زنها، در این صورت باید فرار کرد از جوار ایشان! راوی گفت: فدایت شوم کجا باید رفت؟ فرمودند: کوفه و جوانب کوفه و به سوی قم و اطراف قم، به درستی که بلا دفع شده از این شهر مقدس.»^۹

اما وجه نامیدن قم به «بحر» و «معدن الشیعة»، در کتاب تاریخ قم و کتاب «سما و العالم» بحار، مذکور است که: «از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند که: یابن رسول الله! کجاست بلاد جبل؟ حضرت فرمودند: بدان در بلاد جبل، موضعی است که گفته می‌شود از برای او «بحر» و نامیده می‌شود به «قم» و آن بلده، معدن شیعیان و دوستان ما اهل بیت می‌باشد.»^۱

و اما اینکه قم را «مأوی للفاطمیین» و «مستراح للمؤمنین» می‌نامند؛ این است که علامه مجلسی - علیه الرحمة - در کتاب «سما و العالم» بحار، می‌فرماید که: «فرمودند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در وقتی که برسد شما را بلیه و رنجی، پس بر شما باد به رفتن قم، به درستی که قم مأوی فاطمیین و محل استراحت مؤمنین است و قصد نمی‌کند احدی به قم و اهل قم به بدی، مگر اینکه خداوند او را دلیل می‌کند و دور می‌کند از رحمت خود.»^۲

و اما اینکه قم را «عش آل محمد علیهم السلام و شیعیان او» می‌نامند؛ این است که در کتاب «سما و العالم»، از حضرت علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - روایت است که: «فرمود: بلده قم محل عیش آل محمد و آشیانه ما و مأوی شیعیان ما می‌باشد و لیکن زود است که هلاک شوند، جماعتی از جوانان ایشان، به سبب معصیت پدرهای خود و با وجود این مطلب، دفع می‌کند خداوند عالم، شر دشمنان را از ایشان.»^۳

و اما وجه نامیدن قم به «معدناً للعلم و الفضل» آن است که مجلسی در بحار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «آن حضرت فرمود که: زود است خالی شود کوفه از مؤمنین و قبض شود علم، یعنی علم از کوفه برچیده شود و ظاهر شود علم، به بلده قم و بگردد قم معدن از برای اهل علم و فضل، تا آنکه باقی نمی‌ماند در زمین، مستضعف در دین، حتی آن زنها که مستوره هستند در حجله‌ها و این مطلب، نزدیک ظهور قائم ماست، پس قرار می‌دهد خدا قم را و اهل او را قائم مقام حجّت و اگر نبود این مطلب، هر آینه زمین فرو می‌برد اهل خود را و باقی نمی‌ماند در زمین، حجّت؛ پس شیوع پیدا می‌کند و منتشر می‌شود علم از قم به سوی سایر بلاد در مشرق و مغرب، پس تمام شود حجّت خدا بر خلق، تا اینکه باقی نمی‌ماند احدی در زمین که نرسد به سوی او دین و علم، پس ظاهر می‌گردد قائم ما.»^۴

و اما اینکه بلده قم «بلد الامین» است؛ یعنی محفوظ است از بلاها و فتنه‌ها؛ چنانچه در کتاب بحار الانوار است که: «حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حق اهل قم دعا نموده و عرض کرده به درگاه خدا: اللهم اعصمهم من کل فتنه و نجّهم من کل هلكة؛ یعنی خدایا

۱. تاریخ قم، ص ۹۴؛ بحار الانوار، ۲۱۲/۵۷.

۲. تاریخ قم، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ۲۱۵/۵۷.

۳. همان جا.

۴. تاریخ قم، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ۲۱۳/۵۷.

۵. تاریخ قم، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ۲۱۸/۵۷.

۶. تاریخ قم، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ۲۱۶/۵۷-۲۱۸.

۷. تاریخ قم، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۷؛ مجالس المؤمنین، ۸۳/۱.

۸. تاریخ قم، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ۲۱۵/۵۷.

۹. تاریخ قم، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ۲۱۳/۵۷، ۲۱۴، ۲۱۶.

علی اهل قم و رحمة الله علی اهل قم یسقی^{۱۷} الله بلادهم الغیث و ینزل علیهم البرکات فیدل سبأتهم حسنات، هم اهل رکوع و خشوع و سجود و قیام و صیام،^{۱۸} هم الفقهاء و العلماء الفهماء، هم اهل الذین و الولاية^{۱۹} و حسن العبادة، صلوات الله علیهم و رحمة الله و برکاته.^{۲۰}

و در کتاب نزهة القلوب، که از تألیفات حمدالله مستوفی قزوینی،

و اینکه قم را گویند «المفتوح الیه باب الجنة» حدیثی است که بهشت را هشت در است و سه در مختص اهل قم می‌باشد؛ چنانچه در کتاب مجالس المؤمنین مذکور است که: «الآن للجنة ثمانية ابواب، ثلاث منها الى قم».^۱

و اما اینکه بلدة قم را «مختار البلاد» نامیدند، حدیثی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خداوند اختیار نمود از جمیع بلاد، کوفه و قم و تفریس را.^۲

فصل سیم از باب دویم

در ذکر اقوال مؤلفین و مورخین در باب قم

در کتاب مجالس المؤمنین، که از تألیفات قاضی نورالله ششتری است و در عصر شاه عباس کبیر و معاصر با شیخ بهایی بوده، مذکور است که: «بلدة قم، شهری عظیم و بلدة ای کریم است و از جمله بلادی است که همیشه دار المؤمنین، بوده و بسیاری از اکابر و افاضل مجتهدان^۳ شیعه امامیه، از آنجا برخاسته‌اند^۴ و انتساب به این چنین بلدی، از اقوال ادله صحت عقیده منسوب الیه است و در کتاب معجم البلدان و غیر آن مسطور است که بلدة طیبیه قم، از مداین مستحذنه^۵ اسلامی است و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده‌اند و ابتدای بنای آن در سنه ثلاث و ثمانین، در زمان عبدالملک مروان شد... و هرگز سنی در آنجا پیدا نمی‌شود. این است کلام صاحب معجم [البلدان]؛ و اخباری که در فضیلت قم و اهل قم، از رسول خدا و ائمه هدی روایت شده، بی‌نهایت است:

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «الا ان لله حرماً و هو مکه؛ الا ان لرسول الله حرماً و هو المدينة؛^۶ الا ان لامیر المؤمنین حرماً و هو الکوفة؛^۷ الا ان حرمی و حرم ولدی من بعدی قم؛ الا ان قم، الکوفة الصغیرة؛^۸ الا ان للجنة ثمانية ابواب ثلاثة منها الى اهل قم،^۹ تقبض فیها امرأة هی من ولدی و اسمها فاطمة بنت موسی، تدخل بشفاعتها شیعتی الجنة باجمعهم».^{۱۱}

و هم از آن حضرت روایت است که گفت: «اذا عمت البلدان الفتن فعلیکم^{۱۲} بقم و حوالیها و نواحیها، فان البلاء^{۱۳} مدفوع عنها».^{۱۴}

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «للجنة ثمانية ابواب، فتلاث منها الى اهل قم، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، ثم طوبی لهم».^{۱۵}

و سعد بن سعد الاحزم، روایت کرده از آن حضرت که فرمود: «یا سعد! من زارها فله الجنة - او - هو من اهل الجنة».^{۱۶}

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: «سلام الله

۱. مجالس المؤمنین، ۸۳/۱؛ بحار الانوار، ۲۲۸/۵۷.

۲. تاریخ قم، ص ۹۷.

۳. در اصل: (مجتهدان)، اما در مجالس المؤمنین: (مجتهدان).

۴. در اصل: (برخواستند).

۵. در اصل: (مستحذنه) و در مجالس المؤمنین: (مستحذنه) و در معجم البلدان: (مستحذنه). اشتباهی که ابودلف خزر جی و پس از او سمعانی و یاقوت حموی و برخی جغرافی دانان دیگر، مرتکب شده‌اند، این است که قم را شهری جدید که در سال ۸۳ قمری بنا شده، دانسته‌اند (نک: یتیمه الدهر، ۱۷۶/۳ به بعد؛ انساب سمعانی، ۵۴۲/۴؛ معجم البلدان، ۱۷۵/۴)؛ در حالی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این شهر پیش از اسلام وجود داشته است. اضافه بر روایاتی که در باب قم ذکر شد، کسانی مانند: بلاذری، اعثم کوفی و صاحب تاریخ قم، نوشته‌اند که این شهر در سال ۲۳ هجری به دست مسلمانان فتح شده است (نک: فتح البلدان، ص ۳۸۴ - ۳۸۵؛ تاریخ اعثم کوفی، ترجمه، ص ۳۴؛ تاریخ قم، ص ۲۵ - ۲۶)، یعقوبی آن را جزو شهرهای عهد ساسانیان نوشته (تاریخ یعقوبی، ۱/۱۴۴) و در شاهنامه فردوسی به نام آن اشاره شده است (شاهنامه، ۱۲۸/۴)، برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: تاریخ قم، علی اصغر فقیهی، ص ۲-۶۶.

۶. معجم البلدان، ۱۷۵/۴.

۷. در اصل: (مدینه).

۸. در اصل: (کوفة).

۹. در اصل: (کوفة صغیرة).

۱۰. در مجالس المؤمنین: (اهل) ندارد.

۱۱. بحار الانوار، ۲۹۰/۴۸ و ۲۲۸/۵۷ (به نقل از: «مجالس المؤمنین») و در روایتی دیگر با اندکی اختلاف این روایت چنین است: «ان لله حرماً و هو مکه؛ الا ان لرسول الله حرماً و هو المدينة؛ الا ان لامیر المؤمنین حرماً و هو الکوفة؛ و ان لنا حرماً و هو بلدة قم و ستدفن فیها امرأة من اولادی، تسمى فاطمة، فمن زارها وجبت له الجنة» (بحار الانوار، ۲۱۶/۵۷).

۱۲. در اصل: (علیکم).

۱۳. در اصل و مجالس المؤمنین و در برخی روایات در بحار الانوار: (البلاء).

۱۴. تاریخ قم، ص ۹۷؛ بحار الانوار، ۲۱۴/۵۸ (۲۲۸/۵۷).

۱۵. بحار الانوار، ۲۲۲/۵۷ و در روایتی دیگر با اندکی اختلاف از آن حضرت: «ان للجنة ثمانية ابواب و لاهل قم، واحد منها، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، ثم طوبی لهم» (تاریخ قم، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ۲۱۵/۵۷).

۱۶. بحار الانوار، ۲۲۸/۵۷.

۱۷. در اصل و مجالس المؤمنین: (سقی الله).

۱۸. در بحار الانوار: (قعود).

۱۹. در بحار الانوار: (الدراية و الرواية).

۲۰. مجالس المؤمنین، ۸۳/۱ - ۸۴؛ بحار الانوار، ۲۱۶/۵۷ - ۲۱۷؛ النقص، ص ۱۶۶.

انتقال نموده و اهل آن دیار را به متابعت مذهب اهل بیت رسالت، دعوت نموده و ایشان را شیعه امامیه گردانید، لهذا در آنجا سنی پیدا نمی‌شود.^۲ به ای حال، آن شهر، در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است؛ اما از طرف مغربش کوه نزدیک است و قدیم شهری بزرگ بوده و در زمان فتنه افغان، خراب شده، اکنون قریب چهار هزار باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب، مضافات اوست. کهستان آباد و قهستان فرخ بنیاد دارد. غلاتش ارزان و میوه‌اش فراوان است و از فواکه خربزه و انار و انجیرش، ممتاز است و نان بازاریش، به غایت بی‌امتیاز است. مقابر علمای دین و اولیای صاحب یقین در آن دیار بسیار است و مزار فیض آثار سیده معصومه فاطمه بنت امام موسی الکاظم [ع] در آنجا مطاف اهل روزگار است؛ و اصحاب فضل و کمال و ارباب جاه و جلال، از آنجا بسیار ظهور نمودند [مانند: ابوالحسن علی بن الحسین و محمد بن علی هر دو پدر و پسر از اکابر علمای امامیه بوده‌اند و محمد بن علی بن ابوالحسن، از فحول فقها و ابوالمحراب حنیفی، از حکما و مؤید الدین محمد بن محمد، وزیر المستنصر و مؤیدالدین محمد بن محمد بن علی، وزیر المستعصم و ابوالفضل محمد، وزیر رکن الدوله و شاه طاهر، مشهور به "رکنی"، همه از آنجا بوده‌اند].^۳

فاضل معاصر، جناب حاج میرزا محمد قمی - عطرالله مرقد - در کتاب اربعین الحسینیة، که در سنه ۱۳۲۷ [هجری] آن را تألیف نموده، می‌فرماید که: «بلده شریفه قم، از ایام قدیمه، معدن علوم اهل بیت علیهم‌السلام و مسکن دوستان این دودمان شرافت‌بنیان بوده و از بلاد مستحده اسلامیه است. و از اول [امر] مردم این بلد، غیر تشیع، طریقه‌ای از اسلام را نشناختند و رشته تبعیت احدی، به گردن نینداختند، تا به حدی که گویا قمی و شیعی، دو لفظ مترادف باشند و بر شخص متبوع خیر، بس واضح است که اکثر اصول احادیث شیعه، از علمای قم تدوین شده و به بذل جهد ایشان، محفوظ مانده، چنانچه در احادیث معتبره، شرح این جمله، مضبوط و مسطور است و بس است در فضیلت این ارض مقدسه، کلام امام صادق علیه‌السلام که این بلد طیبه را "حرم" خود و اولاد امجاد خود نامیده است و فرموده که: "معدن شیعیان" ماست و خیر داده که این بلد، "معدن علم و فضل" خواهد شد و علوم اهل بیت [ع] از این شهر، فایض به سایر بلاد مشرق و مغرب شود و بلایا و فتنه‌های دینی، از این شهر مدفوع است و یکی از درهای بهشت، برای ایشان است، که کنایه از باب

صاحب تاریخ گزیده که در سنه ۷۴۰ هجری، تاریخ تألیف آن کتاب است، مسطور است که: «قم از اقلیم چهارم است، طولش از جزایر خالادات "نه نه" و عرض از خط استوا "لد سه" طهمورث دیویند ساخته، طالع عمارتش، برج جوزا دور باروش، زیاده از ده هزار گام است. گویند به چهل گام بر باروی قزوین زیادت است و هوایش معتدل است و آبش از رودی است که از رودخانه جرفادقان می‌آید و در آنجا همچون "آوه" بیخ آب، در چاه می‌بندند، تا به هنگام گرما، باز می‌دهد و آب چاهش در پانزده زرعی بود و اندکی به شوری مایل است و ارتفاعاتش، غله و پنبه بسیار بود و از میوه‌هایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ، نیکوست و در آن شهر درخت سرو نیکو به عمل می‌آید و مردم آنجا شیعه اثنا عشریه‌اند و به غایت، متعصب و اکثر آن شهر، اکنون خراب است؛ اما بارویش برجاست و حقوق دیوانی آن، به "تمغا" مقرر است و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد»^۱

و در کتاب بستان السیاحه، که از تألیفات حاجی میرزا زین‌العابدین شیروانی است و در سنه ۱۲۴۷ [هجری] آن را تألیف نموده، مذکور است که: «شهر قم، از بلاد عراق و مشهور آفاق است، از اقلیم چهارم. هوایش اندک گرم و آبش از کاریز و خاکش حاصل خیز، رود آب هم دارد. گویند آن شهر را طهمورث دیویند، احداث کرده و به مرور ایام، روی به خرابی آورده و حجاج بن یوسف ثقفی، بر تعمیر آن همت گماشته و نیز، گفته‌اند که ابتدای بنای قم، در سنه ۸۳ هجری، در زمان عبدالملک بن مروان، روی نمود و آن، چنان بود که عبدالرحمان بن اشعث بن قیس، از قبل حجاج بن یوسف، در سیستان امیر بود و چون خروج کرد، در لشکر او هفده کس از علمای تابعین عراق بودند؛ چون عبدالرحمان از حجاج منهزم شد، آن جماعت به ناحیه قم افتادند، از آن جمله چند برادر بودند، نام ایشان عبدالله و احوص و عبدالرحمان و اسحاق و نعیم، پسران سعد بن مالک [بن] عامر اشعری و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها "کُمندان" نام داشت، برادران مذکور در آنجا به قهر و غلبه، نزول کردند و بنی‌اعمال ایشان، از عراق عرب، برایشان جمع شدند و آن چند موضع را از کثرت عمارت، به هم متصل ساخته، به نام "کُمندان" که یکی از آن مواضع بود تسمیه نمودند. بعد از آن، به مقتضای مثل مشهور که "عجمی فالعب به ما شئت" بعضی از حروف آن نام را اسقاط نموده، از روی تعریب "قم" گفتند.

و در کتاب معجم البلدان، مذکور است که مقدم برادران مذکور، عبدالله بن سعد بوده و او پسری داشت که در میان شیعه کوفه، نشو و نما یافته بود و امامی مذهب بود، مقارن آن حال، از کوفه به قم

۱. نزهة القلوب، ص ۷۴، ۵۱.

۲. معجم البلدان، ۱۷۶/۴.

۳. بستان السیاحه، ص ۴۴۲ - ۴۴۳.

ولایت اهل بیت باشد و نیز، فرموده‌اند که این شهر جایگاه فاطمین و محل آسایش مؤمنین است و آشیانه آل پیغمبر است و مصداق این کلام معجز نظام، آنکه مقابر شریفه علویین، به قدری که در این بلده، واقع شده، در هیچ ناحیه‌ای واقع نشده، چه آن بلده، در زاویه‌ای از بلاد عظیمه واقع شده بود و مطمع اهل دنیا نبوده و و خلقتاً متوجه ری و خراسان و اصفهان و امثال آنها بوده‌اند و به بلاد صغیره، عنایتی نداشته‌اند، به این سبب، قم و قرای آن از شرّ اعدای اهل بیت، محفوظ بوده، علویین را مأمن آسایش بوده و شرح این جمله، در کتاب تاریخ قم، که از کتب معتبره و در عدد اصول احادیث، محسوب است، مسطور است.^۱

«و از مقابر معظمه که در این بلده طیبه واقع است، قبر فاطمه دخت موسی بن جعفر - علیها السلام - است که در غربی این بلده واقع است، در زمین موسوم به "بابلان"، که ملک خاصّ موسی بن خزرج [اشعری] بوده و فضیلت و شرافت زیارت این مقبره مشرفه، در اخبار معتبره امامیه مشهور است و از قدیم الایام، این بقعه مبتکره، معظم و محترم بوده و در پهلوی این قبر، قبوری دیگر از علویات محترمت است؛ دو دختر از موسی مبرقع و سه دختر از حضرت امام جواد محمد بن علی الرضا - علیه و علی آبائه السلام - است و اول بقعه‌ای که بر این مقبره بضعه موسویه بنا شد، از زینب، دختر حضرت جواد بود که قبر او نیز در این بقعه متبرکه است و لایزال این بقعه محترمه، قبله گاه شیعه اثنا عشریه بوده و کرامات باهره، از او مشاهده شده [و از زمان امیر تیمور گورکان و قبل از آن، خصوصاً]^۲ در زمان سلاطین صفویه، اوقاف و خدام و ترتیبات مقررّه داشته و هیچ یک از سلاطین فروگذار از احترامات آستانه مقدسه نکرده‌اند.^۳

و در کتاب تذکره هفت اقلیم، که تألیف احمد رازی است، مذکور است که: «قم از شهرهای معظم عراق^۴ است، اما الحال چندان آبادی ندارد و از چهار شهر که طول و عرض مضافات آن را صد در صد گرفته‌اند، یکی قم است. صاحب عجایب البلدان، آورده است که حجّاج [بن یوسف ثقفی] همت بر بنای آن گذاشته [است] و قم را "خاک فرج" می‌خوانند و تربتی بس مبارک دارد، چه مشهور است که ۴۴۴ ولی و امام زاده دارد که در آن خاک پاک، آسوده‌اند و از آن جمله، مزار فایض الانوار، فاطمه است که همشیره امام همام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است و آن محلی است در غایت فیض و صفا و باکیفیت، فضا و هوای قم معتدل است و از قم میوه انار و خربزه و انجیر، نیک به حصول می‌پیوندد.^۵ [گویند]^۶ در آن ولایت، عود بو ندهد و در عجایب المخلوقات، آورده که در قم، آبی است که حضرت عیسی علیه السلام بدان آب، خاک را عجین ساخته

و طایری به حصول پیوست و هم در آن خاک، مرده زنده کرده و مردم نیک، از آن دیار، بسیار برخاسته‌اند.^۷ انتهی کلامه.^۸

و در کتاب سفرنامه طاورنیه، که قریب به ۳۰۰ سال است و طاورنیه، نام یک مردی است فرانسوی که از اوایل ماه هفدهم میلادی، دو مرتبه، به ایران و عثمانی و هندوستان، مسافرت کرده در ضمن مسافرت در عصر شاه سلیمان صفوی، به قم رسیده، در آنجا می‌گوید که: «قم یکی از شهرهای بزرگ ایران است که در یک جلگه صافی، واقع شده [است]. میوه‌های آنجا خوب می‌شود، خصوصاً انارهای درشت اعلا دارد. حصار و باروی شهر، از خاک و گل و دارای برج‌های متعدد است که در فاصله‌های کم ساخته‌اند و خانه‌ها هم، همه از خاک و گل است و داخله آن تمیز است. در اول ورود شهر، از رودخانه به توسط پل سنگی باید گذشت و از روی یک سدّ قشنگی، طرف دست راست باید پیچید و رفت به یک کاروان‌سرای عالی خیلی راحتی. چیزی که در قم، خیلی قابل ملاحظه است، یک مسجدی است خیلی بزرگ که ایرانیان، احترام آن را کمتر از مسجد اردبیل، به جای نمی‌آورند و در همان جاست که مقبره شاه صفی و شاه عباس ثانی هم دیده می‌شود و همچنین مقبره سیدتی فاطمه، که یکی از نواده [های] امام حسین که پسر علی و فاطمه زهرا، دختر محمد است، [در این خاک قرار دارد]. در بزرگ این مسجد، در یک میدان طولانی باز می‌شود که در آنجا، کاروان‌سرا و دکا کین بسیاری ساخته‌اند که در ظاهر، شکوه و جلوه‌ای دارد. یکی از اضلاع این، با یک دیوار کوتاهی بسته شده که از بالای آن دیوار، رودخانه و سواحل آن پیدا است. بالای درب مسجد عبارتی به خط طلا، نوشته شده که شامل مدح شاه عباس ثانی است. اول، داخل یک حیاط مربع طولانی می‌شوند که می‌توان آن را باغ نامید، به جهت این که در دو طرف خیابان وسط آن، که سنگ فرش است، باغچه‌های مربع گل‌کاری، درست کرده‌اند که از جمله گل‌های متعدد قشنگ، که در آنجا دیدم، یاس زرد بود. انواع و اقسام گل و ریاحین در آنجا، به عمل آورده و به توسط یک نرده‌ای از چوب

۱. تاریخ قم، ص ۹۵-۱۰۰.

۲. اربعین الحیینه میرزا محمد قمی، ص ۴-۶، آنچه در قلاب [] آمده در

اربعین وجود ندارد.

۳. همان.

۴. در اصل: (ایران).

۵. در اصل: (بی بند).

۶. تکمیل از: هفت اقلیم.

۷. در اصل: (برخواستند).

۸. هفت اقلیم، ۴۹۳/۲.

که در طول خیابان از طرف باغچه، کشیده شده، مردم را از چیدن گل، ممانعت می‌نمایند و خیلی مواظبت دارند که آنجا را به حال خوشی نگهداری نمایند.

عیسویها به سهولت نمی‌توانند داخل آن مکانها بشوند، خصوصاً آنهایی که قیافه و لباسشان به چشم بزند، اما به آن وضع که من در ایران و هندوستان مسافرت کردم، هرگز هیچ دری به روی من بسته نمی‌شد.

در این حیاط اول، در وقت دخول، طرف چپ، اطاقهای کوچک دیده می‌شود که اشخاصی که باید هر روز از موقوفات مسجد، محض خیرات غذا بخورند، در آن اطاقها، جمع شده‌اند؛ بعد از صرف غذا متفرق می‌شوند. اشخاصی که برای بی‌بضاعتی از دست طلب‌کار "بستی" می‌شوند، مثل مسجد اردبیل، در همین اتاقها منزل می‌کنند و محل پناه آنها می‌شود.

محلهای "بست" ایران مثل بستگاه‌های ما نیست که شخص متحصن باید کفیل مخارج خود بشود؛ در ایران، هرکس داخل بست می‌شود، تمام مخارج او را از موقوفات می‌دهند و او ابداً به خیال خوراک و لوازم زندگانی نیست؛ در کمال فراغت خاطر،^۱ بدون دلواپسی، در بست می‌ماند، تا دوستان آنها از روی فرصت، اصلاحی در کار آنها، به عمل آورند.

از حیاط اول، داخل یک حیاط بزرگ‌تری می‌شود که صحن آن سنگ فرش^۲ است و از آنجا به توسط چند پله، داخل حیاط بلند مهتابی دار مربعی می‌شوند که در اطراف آن حجرات ملاهای مسجد واقع است. از این حیاط سیّم، یازده - دوازده پله آجری بالا رفته، داخل حیاط چهارم می‌شوند که آن هم مثل مهتابی، مرتفع است و یک حوض قشنگی در وسط آن واقع که از آب جاری، دائماً لبریز است و آب آن به توسط نه‌های کوچک می‌رود که جاهای دیگر را مشروب نماید که داخل همان محوطه هستند. در اطراف این حیاط، حجراتی ساخته‌اند و نمای مسجد یک ضلع آن را مشغول کرده و سبب جلوه و قشنگی آن شده، سه درب بزرگ به سبک خوب دیده می‌شود که در جلو آنها، یک درب آجری مشبک، به ارتفاع قد انسان، واقع شده، آستانه درب وسطی از یک صفحه نقره پوشیده شده و در میان این سه در و درب گنبد مسجد، ملاهای متعدد نشسته، کتابها در دست دارند و مشغول قرائت هستند. این مسجد، هشت‌گوشه است (مشمّن) و در هر ضلعی، یک درب کوچک از چوب گردو واقع است که روی آنها را با رنگ زرد و بخور، بزاق کرده‌اند.

مقبره سیدتی فاطمه، نواده محمد، در مسجد واقع شده است، به

طوری که میان قبر و دیوار، یک آدم فقط می‌تواند عبور کند. اطراف قبر، ضریح بزرگی کشیده شده که شانزده پای مربع، مساحت آن است و میله‌های آنها گرد و مفاصل تقاطع آنها، مانند سیب گردی است؛ در روشنایی چراغهای بسیار که از چراغدانهای طلا و نقره بی‌شمار، نورافشانی می‌کنند، جلوه و تلالؤ غریبی به آن مکان می‌دهند. داخل مسجد تا زیر زوایای مشمن که پایه طاقهای گنبد، روی آنهاست، تمام از کاشی الوان بسیار اعلاست و طاق گنبد مسجد، مثل طاق درب مدخل آن از طلا و لاجورد، به سبک اعراب، نقش و نگار شده است. در هر طرف مسجد، نزدیک قبر سیدتی فاطمه، یک تالار بزرگی است برای فقرا و اشخاصی که باید از مطبخ و خیرات سلطنتی، غذا بخورند که در آنجا جمع شده، چنانچه سابقاً گفته‌ام، در میان آنها پلو و انواع گوشتها که در کمال تمیزی، تدارک شده، تقسیم می‌نمایند. از این مقبره برمی‌گردند به طرف چپ، در فاصله ۲۵ الی ۳۰ قدم، یک راه پله دیده می‌شود و این راه پله هم یک دری دارد که بالای آن با خط طلا، باز مدح شاه عباس ثانی، نوشته شده، وقتی که آن در باز شد، آن محلی که بدن آن پادشاه در آن استراحت کرده است، دیده می‌شود و به توسط یک درب مشبک کوچک دیگر، یک گنبد کوچکی به نظر می‌رسد که مقبره شاه صفی، پدر شاه عباس است و از یک - روپوش زری پوشیده شده و در مقبره شاه عباس، متصل کار می‌کنند و می‌خواهند آن را یک بنای خیلی عالی نمایند. اهالی مسجد^۳ به من گفتند: گنبد آن از طرف داخل، نقره پوش خواهد بود.

وقتی که به قم رسیدیم، رفتیم در کاروان‌سرا، منزل کردیم، دو ساعت نبود که وارد شده بودیم که ناگاه دیدیم از جلو درب کاروان‌سرا، مردم، دسته دسته، می‌دویدند و آنهایی که در کاروان‌سرا بودند، بیرون دویدند و به جمعیت ملحق شدند. و این حکایت متعلق به سفر اول من است به ایران - جهت این تهاجم، از مردم سؤال کردم، جواب گفتند که امروز روزی است که از مدتی قبل، برای تماشا، معین شده و حالا موقع رفتن میان تماشا است... چون خیال من منحصر بود به فهمیدن و شناختن رسوم و عادات مملکت، خیلی شایق شدم که این جنگ را بینم. وقتی که به میدان رسیدم، دیدم ازدحام و جمعیت بسیاری است، که با کمال زحمت، جمعیت را شکافته، خود را به وسط میدان رسانیدم که می‌خواستند، دوگاو نر را

۱. در اصل: (خواطر).

۲. در اصل: (فرش سنگ).

۳. منظور از مسجد در نوشته‌های مؤلف سفرنامه، همان صحن و حرم حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - است.

با هم به جنگ بیندازند. به اختصار می‌گوییم که واقعه از چه قرار گذشت: یک جماعتی از حریفها، دو دسته شده، در وسط میدان ایستاده بودند و یک محوطه‌ای را خلوت و آزاد نموده که برای مصاف دو حیوان کفایت کند. هر یک از آن دو دسته، یک گاو نری را گرفته، نگاه داشته، اسم یکی را «حیدری»^۱ و نام دیگری را «نعمتی»^۲ گذارده بودند، یا بر حسب اتفاق، یا به واسطه ساخت و ساز، قبل از وقت و طراری صاحبان گاوها، بعد از هر جنگ سختی که هر دو حیوان کرده، منتهی درجه شدت را نسبت به یکدیگر، بروز دادند، بالاخره یکی از آنها مغلوب شد و فرار کرد و میدان را به «حیدری» واگذار نمود. مردم یک مرتبه بنای داد و فریاد و شادی را گذارند، نی‌ها و سُرناها هم شروع به نواختن کردند و همه جمعیت یک مرتبه فریاد برآوردند که این کارهای خداست! بعد از آن گاوی را که غالب شده بود، در میان درگاهی نگاه داشتند، به طوری که صورتش طرف مردم بود و چند نفر ایستاده، او را مشت و مال نمودند که رفع خستگی از او بنمایند، آن‌گاه هرکسی یک هدیه و تعارفی، برای آن گاو فرستاد که واضح است که به صاحب گاو، تعلق می‌گرفت.

حاکم قم هم که با یکصد نفر سوار پر زرق و برق، در معرکه حاضر بود، مبلغ پنجاه تومان، که معادل است با هفتصد و پنجاه "اکو" به گاو غالب تقدیم کرد و همراهان او که از اعظام بلد بودند، هرکس به اندازه بضاعت خود، چیزی نیاز نمود، حتی مردمان فقیر بی‌بضاعت هم، میوه و شیرینی و از آن قبیل اشیا آوردند.

حاکم قم مرد نجیب مؤدبی است و هیچ مسافر خارجی نیست که وضع رفتار او را تمجید نکرده باشد، وقتی که وارد میدان شد، مرا با آن شخص آلمانی که از اسلامبول همراه من آمده بود دید، یا اینکه او را ملتفت کردند که در نزدیک او از خارجه‌ها هستند، به هر حال، فوراً مرا احضار کرد، بعد از آنکه بعضی سؤالات از موضوع مسافرت ما نمود، یک نیم تختی خواست، آوردند و ما را روی آن نشاندند از ما پرسید از کجا می‌آییم و برای چه کار، به اصفهان می‌رویم؟ جواب گفتم که: برای ملاقات شاه می‌رویم؛ عزیمت ما را تحسین کرد. شب که به کاروان سرا برگشتم، دیدم چهار نفر از ملازمین او، بعضی تعارفات از ما کولات، برای ما آوردند که از جمله شش عدد خربزه بسیار خوب و چهار تنگ بزرگ شربت اعلا بود. بعد از رفتن من از قم، این حاکم، برای تعمیرات قلعه قم، که همه از خاک و گل است، و مرمت پل رودخانه و بعضی مخارج دیگر از همین قبیل، بدون اینکه به شاه بنویسد و اجازه بخواهد، به حکم شخصی خود، یک مالیات خیلی مختصری به سبدهای میوه بسته بود که وارد شهر،

می‌شدند. در همه شهرهای ایران، اشخاصی از طرف شاه موظف می‌باشند که مراقب باشند، هر روز نرخ ارزاق را چه حال دارد و حکم بدهند که چیزی علاوه از قیمتی که میان خودشان قیمت کرده‌اند و برای هر جنسی معین نموده‌اند، زیادتر فروخته نشود و برای خبر عامه، در هر هفته، قیمت هر چیز را جار می‌کشند (و آن وقت در سلطنت شاه صفی بود و این حکایت را که نقل می‌کنم، در اواخر سنه ۱۶۳۲ میلادی، واقع شده) به توسط همین اشخاص، خبر، به زودی به شاه رسید که حاکم، بدون اجازه شما، مالیاتی به میوه‌ها بسته است، شاه به قدری متغیر شد که حکم کرد حاکم را با دست بسته و باغل و زنجیر، به اصفهان بردند و تشددات فوق‌العاده، نسبت به او به عمل آورد. پسر آن حاکم که جوان مشخصی بود و از مقربین پادشاه و همیشه در حضور بود و چُتی و توتون شاه را بایستی با دست خود او، به شاه بدهد و این از مشاغل خیلی محترم و مهم دربار ایران است. پس از اینکه حاکم را وارد اصفهان کردند، شاه او را آورد به درب عمارت سلطنتی و با حضور مردم، به پسرش حکم کرد که اول، سیلهای پدرش را بکند و بعد بینی او را بیزد؛ بعد گوشهایش را، پس از آن چشمهایش را بترکاند و بالاخره سرش را از تن جدا کند، همه این احکام که مجری شد، شاه، پسر را به جای پدر حاکم قم کرد و یک پیرمرد عاقلی را به نیابت او مقرر داشت و او را با حکمی به این مضمون به قم فرستاد که: اگر تو از آن سگی که به درک رفت، بهتر حکومت نکنی، تو را به سخت‌ترین قسمی از اقسام، به قتل خواهم رسانید.^۴ انتهی کلامه.

۱. در اصل سفنامه، دو نام دیگر است که چون ناشی از اشتباه‌های تاورنیه بوده و یا به دلیل اغراضی دیگر که داشته، مؤلف محترم تحفة الناظرین آن دو نام را برداشته و آنها را به «حیدری» و «نعمتی» تغییر داده است.

۲. همان.

۳. در اصل: (۱۲۳۲ میلادی) که اشتباه است.

۴. سفنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری و با تجدیدنظر کلی و تصحیح حمید شیرانی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۱-۸۶.